

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که بحث سوم بحث درباره لا ضرر به تقسیم بنده البته درباره مفاد ترکیبی این جمله است. که طبعا این بحث، بحث دیگر اساسی و ریشه ای است. یک مقداری دیروز صحبت کردیم امروز هم تقریبا این بحث را تا یک مقداری که بشود امروز انجام داد انجام می دهیم. یک قسمت هایش می ماند که انشاء الله بعد.

عرض شد که مرحوم استاد و متعارف این شده است حالا بعدها بعضی از نکات اضافه شده است آن بحث دیگری است. در این کتب متأخر ما این کتبی که بعد از زمان شیخ انصاری و اینها چون شیخ انصاری به مناسبتی بحث لا ضرر را تا آخر برائت و اشتغال داشتند خوب بیشتر روی این لا ضرر بحث شده است. اصولا طبق قاعده ای که معروف بود لا ضرر را به عنوان قاعده فقهی مطرح می کردند نه مسئله اصولی. و عرض کردیم در کتب اهل سنت هم به جای قواعد فقهیه کلمه الاشباح و النظائر را به کار برده است و مفصل کتبی به نام اشباح و نظائر دارند که مرادشان همان قواعد فقهیه ما است. این لا ضرر را هم آنجا به عنوان یکی از اشباح و نظائر به قول خودشان و لکن بین اصحاب ما بعد از این طرح اخیری که دویست سال اخیر خوب بیشتر بحث شد به مقداری که توانست بالاتر از قاعده فقهی قرار گیرد. چون آقای خویی هم دارند چند جا سابقا گذشت و عرض کردیم عبارت ایشان یک کمی خالی از ابهام نیست این را من باز تکرار می کنم.

مرحوم نائینی یک فرقی بین مسئله اصولی و قاعده فقهی دارد. آقای خویی هم این مسئله اصولی را به تعبیر مرحوم نائینی دارند اما متأسفانه حالا واضح ننوشته است. عرض کردیم مرحوم نائینی قائل هستند خوب دقت کنید مسئله اصولی آن مسئله ای است که نتیجه اش کبری است استنتاج است قیاس است حکم شرعی فرعی کلی قرار گیرد. این اصطلاح را نتیجه آن مسئله کبری قرار گیرد در قیاسی که استنتاج حکم شرعی در مقابل احکامی مثل طبیعی و فیزیک و اینها و فرعی باشد اصولی نباشد کلی باشد. این آخرش فرض کنید مثل حجیت خبر واحد. که مثلا خبر واحد حجت است یا استصحاب حجت است. مثلا می گوئیم این آب سابقا نجس بود تغییر پیدا کرد بعد زال التغير من قبل نفسه البته اینجا حکم کلی است هر چه که زال التغير من قبل نفسه هر چه که حالت سابقه داشته باشد به همان حالت باقی است پس این آب به حالت نجاست باقی است. این تعبیر عرض کردم در کتاب آقای خویی من چند مرتبه سابقا تکرار کردم. این تعبیر هم ما از استادمان مرحوم بجنوردی شاگرد آقای نائینی گرفتیم.

ایشان این را مسئله اصولی می دانند در مقابل این قاعده فقهی. قاعده فقهی تقریباً شبیه همین است. آخرش یک کلمه اش فرق می کند. مسئله ای است که نتیجه اش خوب دقت کنید نتیجتاً، نتیجه آن مسئله کبری است قیاس است استنتاج است حکم شرعی فرعی جزئی است. فقط فرقی همان کلمه این دو تا مثل هم هستند فقط آخر آن کلی است آخر این جزئی است. از قاعده فقهی آن است که نتیجه اش کبری واقع می شود در قیاس استنتاج حکم شرعی فرعی لکن جزئی. مثل فرض کنید قاعده من ملک شیئا ملک اغرار به. مثلاً می گویم این آقا اغرار کرده است که این لباسش پاک است و من ملک شیئا یا اغرار کرده است که لباس نجس است این آقا که مالک این گوشت است می گوید این گوشت حلال است مذکی است. من ملک شیئا ملک اغرار به. این هم قاعده فقهی نتیجتاً این گوشت مذکی است. نتیجه اش یک حکم شرعی فرعی جزئی. موردی. آن وقت در لا ضرر هم همین طور تصور می شد که در بحث قواعد فقه آورده اند. لکن عرض کردیم بعدها که به تحقیقش پرداخته اند نه لا ضرر می تواند اصلاً کارگشا باشد برای یک مسئله کلی. یعنی جنبه اصولی هم پیدا کرد. و آن اینکه لا ضرر می تواند به عنوان استثنا یا به عنوان حاکم و شارح برای جمیع احکام اولیه قرار گیرد.

این بود این معنا قبل از اینها هم بود. عمده اش این بود که این جایگاه خودش را در مباحث اصولی پیدا کند. البته لا ضرر در مسائل قاعده فقهی هم هست. مرحوم نائینی مثلاً استصحاب را معتقد است دو جور است. اگر استصحاب در قواعد کلیه باشد می شود مسئله اصولی. اگر استصحاب در موضوعات خارجی باشد می شود قاعده فقهی. چون مثلاً می گوید این لباس من سابقاً پاک بود هر چه حالت سابقه داشته باشد به آن تمسک می کنیم پس این لباس من پاک است. این نتیجه اش شد حکم شرعی فرعی جزئی. اگر نتیجه اش حکم شرعی فرعی جزئی شد این می شود قاعده فقهی این به طور کلی یک تصویر کلی است که آقایان ارائه کردند یک توضیحاتی هم به طور کلی راجع به این مسائل که چطور در دنیای اسلام پیدا شد سابقاً عرض کردیم و در دنیای اسلام این سنخ مسائل حالا می خواهد نتیجه اش جزئی باشد یا کلی باشد این در طی قرن اول و دوم و سوم خیلی کارگذار بود. خیلی مسائل را با او درست می کردند. پس این راجع به احتمالاتی را که عرض کردیم رویش مناقشات زیاد شد بین اصحاب ما بیشتر از زمان مرحوم شیخ به خاطر اینکه دیگر رسماً کتاب درسی وارد شد و جزء مباحث قرار گرفت.

آن وقت الآن من یک مقداری بیشتر جنبه حاشیه ای مطرح می کنم به اصطلاح ما امروزی ها می گویند از بیرون یک مسئله ای را نگاه می کنیم. احتمال اول و آن یكون الكلام نفياً ارید به النهی بمنزله قوله تعالى فلا رفث ولا وسوق ولا جدل فی الحج علی ما تقدم به تعبیر ایشان بیانه. البته این مطلب که نفی باشد این یک نکته اش این بود که بعد از این اولین بار توسط شیخ الشریعه ابراز شد. چون قول دادیم حرف شیخ الشریعه مستقلاً از کتاب ایشان و حالات نفسانی ایشان. فکر می کنم مرحوم شیخ الشریعه در این رساله آن حالات نفسانی

خودش را هم شرح داده است رضوان الله تعالى علیه. این را در آنجایی خوانیم فقط نکاتی را که در این باره صلاحیت بیان دارد این است که یک این منشأ شد بعد شیخ الشریعه در کتب اصحاب ما مخصوصا کسانی که رساله مستقل در لا ضرر نوشته اند مقدار زیادی از این استعمالات را بیاورند. یعنی مثلاً لا رفت و لا فسوق بعد استعمالات زیادی مجموعه ای از این استعمالاتی که به کار برده شده است. البته اینجا مرحوم آقای خویی زیاد به کار نبرده اند. مثلاً لا ربا بین الوالد و ولد. این منشأ این شد که این سنخ کار. این سنخ کار کمتر در کتب اصولی و بحث های تفصیلی حوزه مطرح بود. و آن اینکه مراجعه کنند به موارد استعمال. خودش یک نحوه تفکر است. بیاییم مواردی که لا هست این ها را بررسی کنیم دیگر طبعاً خب می دانید طبق قاعده یک اقایی ممکن است پنج تا نوشته است بعد ایشان آمده است هشت تا نوشته است بعد از ایشان آمده است ده تا نوشته است چون من عرض کردم نمی خواهم وارد جزئیات شوم تدریجاً خب طبعاً با این دستگاه های کامپیوتر فعلی مخصوصاً اگر مصادر اهل سنت هم به آن اضافه شود خواهی نخواهی بیشتر خواهد بود. خود مرحوم شیخ الشریعه مقدار زیادی را استخراج کرده است از همین مقوله لا. این خب یک کار لطیفی بود که ایشان شروع کردند خب منهج لطیفی هم هست که ما موارد استعمال را بررسی کنیم و خود بنده هم اگر یادتان باشد ما در حدیث رفع این مطلب را بیان کردیم. برای پیدا کردن معنای حدیث رفع آقایان اختلاف کرده اند گفتیم موارد استعمال این لفظ را در روایات دیگر ببینیم و آنجا توضیح دادیم تا جایی که من دیدم حالا من کامپیوتر ندیدم دستگاه قدیم دیدم فقط در یک مورد است رفع القلم عن السبیل و یکی هم همین یکی. هر دو هم محل اختلاف است. کل استعمالی که در آن این طور شده است هر دو اش دو استعمال است. شاید یک رفع الید در یک جاب اشد. لکن یکی رفع القلم است و یکی رفع عن امتی و هر دو هم محل اشکال است و نظیر در استعمال ندارد. اما این کلمه لا رفت زیاد دارد نظیر در استعمال زیاد است. به خلاف کلمه رفع که آنجا هم محل کلام است اینجا این کلمه زیاد است و عرض کردم این یک نقطه مثبتی است که آقایان مطرح کرده اند و به این مناسبت نکته دومی را که باز آقایان مطرح کرده اند موارد استعمال لا. که دیروز نخواندیم آقای خویی آورده اند و بعد از آقای خویی هم در این کتبی که مفصل نوشته اند اینها هم برداشته اند و آورده اند که لا به جزء می خورد یا به شرط می خورد یا به خود عمل می خورد الی آخر که ما نخواندیم چون یک سری داشت که نخواندیم که انشاء الله بعد متعرض می شویم.

غرضم این دو تا کار را انجام دادند که خب کار خوبی هم هست. یکی استقراء موارد استعمال لا. این بعد از شیخ الشریعه زیاد شد. یکی هم شرح این کلمه لا. و اینکه لا ای که در اعتبارات، چون لا غیر از اعتبارات قانونی است یا لا به اصطلاح کان است لا زید قائماً یا شبیه لا نفی جنس است لا اله الا الله. لا احد للدار. لا رجل فی الدار. این دار نفی جنس در لا ضرر به کار برده شده است. ضرر کسی نخوانده است. لا ضرر و لا ضرار در آنجا چون خب بحث نفی جنس بود ما هم در بحث های لغوی و بحث های لفظی که در به اصطلاح

قدیمی های ما جلد اول بود توضیحاتش را عرض کردیم که حقیقت این لا چیست. اینجا هم انشاء الله در خلال بحث می آید. محل کار در اینجا ورود کلمه لا در موارد اعتبارات قانونی است. سؤال این است. در موارد اعتبارات قانونی اگر لا ی نفی جنس بیاید چطوری معنا کنیم. مهمش این است. مثلاً لا ربا بین الوالد و الولد. لا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الحج. این از قبیل لا رجل فی الدار نیست. آن هم تحلیل داشت. آن هم متعرض تحلیلش شدیم.

و ما به یک مناسبتی اضافه بر این تحلیلی که اینجا به طور متعارف آورده اند اصولاً ارجاع بحث را هم به معنای چون می گویم این مقداری که آقایان فرموده اند چون من نخواندم بحث دیروز را انشاء الله این را الآن اشاره می کنیم ما اضافه او بحث معنای حرفی را هم اینجا پیش کشیدیم. چون عرض کردیم معنای لا و معنای عدم را تاره به نحو معنای حرفی می گوئیم مثل همین جا. تاره به معنای اسمی می گوئیم مثلاً ینعدم الرفث یا الرفث معدوم. تاره به معنای اسمی می گوئیم تاره به معنای حرفی می گوئیم. چون بین این دو معنا با وحدت معنا عرض کردیم یک ماهیتی بود اختلافی وجود دارد به این مناسبت ما این بحث را در بحث نهی در عبادات و در بحث مفهوم نهی آنجا متعرض شدیم. چون آقایان در اینجا می گفتند ما هم اینجا این بحث را همراه آقایان عرض می کنیم. لکن آن نکته لطیفی که به ذهن ما بوده است این است که باید حرفیت معنا را هم در نظر گرفت. چون عرض کردیم کرارا دیگر تکرار نمی کنم چون می گویم دیشب خوابمان به هم خورد امروز گیج و ویج هستیم مختصرش را عرض می کنیم تفصیلش بعد. معانی حرفی به نظر ما همان طوری که مرحوم آقای رضی فرمودند و اصل مطلب از ایشان است اما تعبیر از ما است. یک نحو معانی اندکاک هستند. این حلّ این مشکلی که آقای خویی از دیروز از ایشان نخواندیم اگر این مسئله کاملاً روشن شود خیلی از مغلفات اینجا روشن می شود.

آن وقت معانی اندکاک همین طوری که مرحوم رضی در شرح کافی دارد، ما یوجد المعنا فی غیره. یعنی عدم را مندکا در غیر می بیند. لذا باید به دنبال آن غیر رفت. اینکه ایشان چند وجه نوشته اند سه جور چهار جور استعمال می شود بعضی از آقایان معاصرین بیشتر اضافه کرده اند این تمام آن زیربنای نکته فنی اش این است. یک، وجود لا در اعتبارات قانونی. به قول معروف مشق شب که تا روز شب فکر کنید. دو، این لا معنای حرفی است. اگر معنای حرفی شد طبیعت معنای حرفی اندکاک است. آن وقت این اندکاک در چیز آن تصویر آن اندکاک باید شود. مثلاً اگر گفتیم لا ربا بین الوالد و الولد. لا ضرر و لا ضرار. لا صلاه لجار المسجد الا فی المسجد. لا صلاه الا بفاتحه الكتاب. این باید آن نکته معنای حرفی و آن نکته اعتبار قانونی باید در آن مراعات شود. من نخواندم لکن آن روح مطلب را الآن عرض کردم که بعد در اثنای بحث متعرض شویم. آن وقت آقایانی که نهی گرفته اند مثل مرحوم آقای نائینی مثل مرحوم آقای شیخ الشریعه یا در موارد دیگر، در حقیقت باید این طور بگویند معنای نهی یک معنای نفی است لکن به نحو طلب و درخواست لکن مندکا در آن ماده. و طبعاً از هر

مخاطبی که متصور شود. فمن فرض فيهن الحج فلا رفت ولا فسوق ولا جدال في الحج در حقیقت باید این طور تصویر کند. آیا این تصویر درست است یا خیر بحث دیگری است که بعد عرض می کنیم. این طور باید تصویر کند. یعنی به عبارت دیگر ما سابقا توضیح دادیم در مباحث اصولی فضای اصولی هست اگر بخواهیم این را ترجمه کنیم از اراده تشریعی به اراده تکوینی این را چطوری تکوینا؟ مثلاً بگوییم لا خروج فی هذه الساعه فی الدار. خروج نداری. این لا به کجا می خورد؟ آیا معنای این لا این است که پای این شخص را بسته است بیرون نرود. یا معنای لا این است که درب را بسته است. اگر بخواهیم این اراده تشریعی را تفسیر کنیم ترجمه کنیم به اراده تکوینی. عرض کردیم یکی از راه هایی که در اصول خیلی کاربرد خوبی دارد که البته توضیحاتش گذشت در بحث مکاسب به یک مناسبتی جایگاهش را هم عرض کردیم. این تفسیر ارادتین است. خود همین لا ضرر و لا ضرار مثلاً. لا رفت ولا فسوق ولا جدال. البته الآن وارد بحث نمی شوم فقط اشاره دارم می کنم که راه های تفکر چیست. آقایان از چه راهی وارد شده اند و به ذهن ما می آید که از چه راهی باید وارد شوند.

این راجع به این. بعد چون بحث لا ضرر را که مرحوم آقای شیخ الشریعه نوشته اند می خواهیم بخوانیم از عبارت ایشان، آن مقداری که مربوط به ما نحن فیه است. و شواهدش و اینها، این نکات لطیفی است در کلمات مرحوم شیخ الشریعه کار دیگری که مرحوم شیخ الشریعه کرد که سابقا توضیح دادیم مقایسه این حدیث در مصادر عامه. خب کار خوبی بود. و حتی ما حدیث داشتیم قضی رسول الله بالشفعه و قال ما لم فلان و قال لا ضرر. خب این خیلی به درد علمای ما می خورد در اثبات اینکه لا ضرر جنبه حکومت دارد. یعنی پیغمبر شفعه را بر اساس لا ضرر فرمودند. ظاهرش این طور است. خب شفعه را بر اساس لا ضرر فرمودند این با حکومت می سازد دیگر. معنایش حکومت است. حالا ایشان می گوید نهی است. خب این نمی خورد. این قضی بالشفعه با قال لا ضرر نمی خورد. لذا ایشان متمسک به این شدند که این حدیث در مصادر عامه در حدیث عباده بن سامط آمده است لکن این لا ضرر در آن نیست. این مرحله مرحله جدیدی بود. یعنی آشنایی ایشان با احادیث اهل سنت این قبل از ایشان در این حد ما در علمایمان نداشتیم. تا این حد. یعنی علما تا وحید و اخباری ها و اینها. مثل شهید ثانی چرا شهید اول چرا علامه در عده کتب طوسی مثل خلاف داشتیم اما تا این حد تحلیل و بررسی کند حدیث را در مصادر عامه و ردیابی کند قبل از ایشان نداشتیم. البته بعد از ایشان خیلی پیشرفت بیشتر شد مخصوصاً آقایانی که رساله های مفردة نوشته اند من می خواهم عرض کردم گزارش بیرونی از سیر لا ضرر در زمان خودمان بدهیم. گزارش های مستقلى در اینجا نوشته اند خیلی بیشتر حدیث را از مصادر عامه آورده اند. زیادتراً. البته در این مصادری که من دیدم. در این کتبی که من دیدم غالباً در حد چون مصادر ما نبوده است در حد نقل از مصادر عامه اکتفا کرده اند کمتر بررسی سندی یا تاریخی یا تحلیل های دیگر از روی مذاق خود عامه این را کمتر انجام دادند. خب چون احتیاجی نبوده است. ما توضیحاتش را در محل خودش دادیم و اینها را هم اضافه کردیم. تاریخ حدیث را پیش آنها،

مصادر مهمش را، مصادر درجه دو و سه، و اصولاً کیفیت ترقی اینها با حدیث لا ضرر را در کتب حدیثی شان مفصلاً آوردیم و توضیحاتش را دادیم.

نکته دیگر این بود که مرحوم شیخ الشریعه این مبنایی که می گفت مبتنی بر این بود که فی الاسلام نباشد. چون لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام با نهی که نمی سازد. ایشان هم باز به تکاپو افتاده است که فی الاسلام ثابت نیست. این منشأ شد که باز یک پرونده جدیدی در لا ضرر پیدا شود که آیا فی الاسلام هست یا خیر. این هم اضافه شد به کار. البته ایشان هم اختیار فرمودند نیست با اینکه در کتاب فقیه هم بود که جزء کتب اربعه است مع ذلک ایشان بنایشان شد که نیست. و الا در فقیه است لا ضرر و لا اضرار فی الاسلام. کلمه فی الاسلام. دیگر سعی کرده اند آن را هم توجیح دهند و بحث کنند. علی ای حال این کارهایی بود که بعد از شیخ الشریعه انجام شد. کما اینکه عرض کردیم بعد از شیخ الشریعه بعضی از آقایان که دنبال کلام ایشان را قبول کردند، حکم بر احکام سلطانی کردند. نهی ای که احکام سلطانی باشد. که توضیحاتش گذشت. البته بنا به این شد که لا ضرر و لا ضرار هر دو جزء احکام سلطانی باشد البته لا ضررش به معنای اینکه ضرر نزن و لا ضرارش تأکید یا مثلاً مقابله یا مثلاً جزاء الی آخر احتمالاتی که داده شده است.

و عرض کردیم در این راه آقای سیستانی استادمان راه دیگری انتخاب فرمودند بینابین. که لا ضرر را به حکومت زده اند و لا ضرار را به حکم سلطانی. جمع کرده اند بین هر دو در این کلام.

علی ای حال بعد از مرحوم شیخ الشریعه یک پرونده خاصی در شیعه در لا ضرر پیدا شد که سابقه اش را در کتب اهل سنت هم نداریم. در علمای شیعه هم نداریم. لذا ایشان هم خودشان رساله مستقلی در این جهت تألیف فرمودند و یک مقداری هم حالات نفسانی اش را بیان فرمودند. بعد آقای خویی می فرماید چون بنا شده است که یک مقداری حرف های آقای خویی،

«و هذا الاحتمال وإن كان ممكناً في نفسه»، این را انشاء الله بعد توضیح میدهم. «إلا أنه لا يمكن الالتزام به في المقام. أما بناء على اشتمال الرواية على كلمة في الإسلام كما في رواية الفقيه و نهاية ابن الأثير»، عرض کردیم روایت فقیه مرحوم صدوق جدلاً آورده اند. کلمات اهل سنت است. روایت ایشان نیست. و اما نهایتاً ابن اثیر کتاب لغوی است. متنی را که در فقها بوده است آورده است. این را ما توضیحش را به ذهن خودمان مفصل تر دادیم که این اصلاً کلمه فی الاسلام در یک روایتی است که تقریباً روایت قرن دومش فقها و قاضی هستند. فقیه و عالم و قاضی هستند. لذا ما برای اولین بار احتمال دادیم که از قرن دوم این فی الاسلام اضافه شد. لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. و عرض کردیم مثلاً کتاب یحیی بن الحسین که زیدی است به نام الاحکام، ایشان فی الاسلام دارد. ایشان متوفی قرن سوم یعنی

همین مؤسس دولت زیدی ها در یمن. ایشان دویست هفتاد و هشتاد است نمی دانم در جنگ شهید شد یا وفاتش دقیق من نمی دانم. الآن در ذهنم نیست. ایشان دارد. تقریباً از سالهای ۱۳۰ و ۱۴۰ ما پیگیری کردیم به آنجا رسیدیم. این توضیحات ما گذشت و عرض کردم کرا و مراراً و تکراراً در کتب حدیث و لغت مشهور لا ضرر و لا ضرار است. در کتب فقه مشهور لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام است. این کلمه فی الاسلام اضافه شد چون یک متن فقهی شد قابل تمسک در فقه شد. آن لا ضرر و لا ضرار تنها خیلی کارایی به این جهت ندارد. این تاریخش را عرض کردم علمای ما چون نیامده است این هم برداشتی است که خود ما داریم. تحلیلاتش را مفصل و سندش را هم مفصل عرض کردیم. روایت چطور این اصل روایت هم در یکی از روایات اهل ع امه آمده است به نظرم مراسیل ابو داود. در آنجا آمده است و عرض کردیم این نکته فنی اش این بوده است. یعنی این متن بتا ذوق فقه بهتر می ساخته است. شیخ صدوق هم که در قرن چهارم است همین متن لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام به عنوان یک بحث جدلی با اهل سنت از اهل سنت آورده است و الا لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام به عنوان مصادر ما اصلاً وجود ندارد. این اشتباه نشود. در مصادر ما کلاً لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام غیر از عبارت فقیه که جدلی است این را ما می تکرار می کنیم چون خیلی مهم است. کلمه فی الاسلام در مجموعه روایات ما که به استثنای یکیش بقیه اش ضعیف است با قطع نظر از ضعفشان در هیچ کدامش فی الاسلام نیست. آن چه که هست لا ضرر و لا ضرار است. ما فقط یک مورد در فقیه داریم که کاملاً واضح است که عبارتش را هم خواندیم عبارت جدلی است به عنوان جدل با اهل سنت، میراث اهل ملتین توضیحاتش را دادیم دیگر تکرار نمی خواهد بکنیم و لذا این که آقای خویی فرمودند اما بناءً، بناءً بنای ثابتی نیست. در هیچ یک از متون روایی ای که ما الآن داریم کلمه فی الاسلام وارد نشده است. اینکه ایشان می فرمایند بناءً فی نهاییه ابن اثیر، نهاییه ابن اثیر یک کتاب لغوی است به این معنا که شرح احادیث مشعر است این کتاب هم مثل بقیه کتاب اهل لغت عرض کردم در بعضی از این کتب فرض کنید مثلاً مثل این مصباح المنیر عده ای از این کتب ارتباط با فقه هم دارند. این عبارتی را که ایشان نقل کرده است این از مصادر حدیثی شان در یک مصدر حدیثی آمده است. در متون فقهی فراوان است. نهاییه ابن اثیر مال قرن هفتم است ارزش تاریخی ندارد و عرض کردیم این اگر هم فی الاسلام را نقل کرده است یا از آن روایت است یا از متون فقهی که به نظرم از متون فقهی است. و توضیحش را کافی دادیم که این کلمه فی الاسلام به هیچ نحو ثابت نیست.

س: ... لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام را چطوری باید معنا کنیم

ج: بدون فی الاسلام؟ نتیجه اش فی الاسلام بود. انشاء الله امروز اگر برسیم در وجه چهارم که آقای خویی حرفی که آقای نائینی می خواستیم امروز اقلابرسیم بخوانیم. مرحوم آریالای نائینی می گوید وقتی کلام از شارع صادر می شود یعنی در شرع، نمی خواهد کلمه فی الاسلام. وقتی شما آمدید فرض کنید در قانون آلمان بود لا ضرر یعنی در قانون من. اگر آمد شما یک پدر در این خانه من زیر نفوذ من بچه

های من. خود کلام طبعش این است که به لحاظ متکلم معنایش عوض می شود. مرحوم نائینی می فرماید که وقتی شارع بگوید لا ضرر و لا ضرار، یعنی در شریعت من. اصلاً معنایش همین است. لذا خوب دقت کردید فی الاسلام مدلول سیاقی است نه لفظی. اینها هم اضافه کرده اند چون به درد فقه بهتر خورد. اضافه هم نمی کردند باز به درد فقه می خورد. لکن با اضافه کردن به درد فقه بهتر خورد. لذا هم فقها دنبال این متن رفته اند. فقهای عامه متن مشهور بین فقهای عامه لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام است. نه اینکه متن مسلم است. غرض این متن وجود دارد. چون این به فقه بهتر می خورد تا لا ضرر و لا ضرار. نتیجه اش یکی است. بله بعد ایشان می فرماید که بله

«و أما بناء على عدم ثبوت اشتغالها عليها كما هو الصحيح لكون رواية الفقيه مرسله غير منجبرة»، توضیحاتش را عرض کردیم دیگر ما گفتیم این تعبیر که این مرسل است و منجبر جایش نیست «و رواية ابن الأثير للعامة»، این نحوه ورود بحث درست نیست. «فلان حمل النفي على النهي يتوقف على وجود قرينة صارفة عن ظهور الجملة في كونها خبرية كما هي ثابتة في قوله تعالى: (لا رفث ولا فسوق ولا جدال في الحج)»، خیلی تعجب است از مرحوم استاد این مطلب. قرینه نمی خواهد. اصولاً این نکته ای را که عرض کردم در امور اعتباری خوب دقت کنید سنخ امور اعتباری این طور است که این امور اعتباری اصلاً ما این توضیحات را مفصل چند بار عرض کردیم و عای اعتبار خودش یک واقعیتی دارد و الا امور اعتباری واقعیت خارجی ندارند. اصلاً حقیقت اعتبار تصرف است. اگر شما تصرف در چیزی کردید یعنی اعتبار. اگر تصرف نکردید که اعتبار نیست. اصلاً امر اعتباری این است. حالا از اعتبارات ادبی بگیرید، وقتی می گوید زید اسد تصرف کردید آن را به هیئت شیر دیدید. تا اعتبارات قانونی. وقتی می گوید يجب یعنی ثابت است. وقتی می گوید حرّم علیکم المیته یعنی شما از میته محرومید. اینجا شما معنای خارجی دیگر مراد نیست. آن وقت این معنا خوب دقت کنید ما این معنا را عرض کردیم چون در کلمات اصحاب کمتر آمده است. همین طور سنی ها. ما عرض کردیم بعید نیست مثل حرّم المیته از این حرّم المیته عرض کردیم بعضی شواهد روایی هم دارد که فعلاً نمی خواهم وارد شوم. چون این یک اعتبار است یعنی خداوند متعال محروم کرد دقت کنید این اعتبار کرد. اینجا دیگر قرینه سارفه مارفه نمی خواهد که آقایان نوشته اند.

وقتی می گوید خداوند متعال شما را محروم کرد، از او در می آید یک، حرمت عدل. دو، نجاست. متعارف نیست این نحوه استدلال. سه، مانعیت در نماز، چون اگر شما از میته محروم باشید معنایش همین است. محرومیت شما این بحث سر این نکته است که وقتی اعتبار می کند، آن معتبر چطور اعتبار کرده است. این دیگر اینجا قرینه سارفه که ایشان تعبیر فرموده اند نمی خواهد که قرینه سارفه داشته باشیم برای ظهور جمله خبریه در انشاء. نه قرینه سارفه نمی خواهد. قرینه معیّنه ای که می خواهد قرینه هم نیست آن دلالت سیاقی است که این کلام مال شارع است این کلام مال مقنن است. مقنن تا صحبت کرد آن در وعای اعتبار است. این لا رفث را در وعای اعتبار نمی بیند.

خوب دقت کنید این لا جدال فی الحج را در وعای اعتبار نمی بیند. لا ضرر را ضرر را در وعای اعتبار آن وقت کی این مطلب را می گوید؟ شارع می گوید. معنایش این است که در شریعت ضرر نیست. آن حکومت را که مرحوم استاد حکومت را قبول فرمودند. تبعاً للنائینی و تبعاً للشیخ الانصاری این آقایی که حکومت گفته اند در حقیقت اگر آن نکته تحلیلی لطیفش را بخواهیم بگوییم این است. این از زبان شارع اطلاق شده است و لذا آقای سیستمی هم که هر دو را گرفته است چون می گوید که شارع دو شأن دارد. یک شأن تشریع دارد یک شأن اجرا. آن لا ضررش به لحاظ تشریع است اضرارش هم به لحاظ اجرا. ببینید کلام را به لحاظ حال متکلم در نظر گرفته اند. این کلام چون کلام اعتباری است قرینه صارفه نمی خواهد. اصلاً امور اعتباری عرض کردیم همین که اعتبار می شود عین وجودش است و لذا در امور اعتباری ابراز رکن است به خلاف مطلب استاد قدس الله نفسه.

اصلاً وجود امر اعتباری در ابراز است. چرا؟ چون امر اعتباری واقعی نیست. اگر شما در واقع اراده کنید کافی نیست. این توضیحات را ما در بحث مفهوم شرط هم عرض کردیم چند بار عرض کردیم. آقای خویی می فرماید در لغت عرب مثلاً ان کانت شمس الطالع کانت النهار موجودا. ان که می آید گاهی علت است گاهی معلول است پشت سر ان. ادوات شرط گاهی علت است گاهی معلول است گاهی معلولاً لعله ثالثه. این لعله به اصطلاح آخری. این معنایش این نیست که ان مفهوم داشته باشد و علت را اثبات کند. عرض کردیم ما آنجا توضیح دادیم. در امور واقعی همین طور است. چون واقع به حال خودش مفروض است. شما بگیرید نگیرید ابراز کنید یا نکنید به حال خودش محفوظ است. اما در امور اعتباری این را من چند بار توضیح دادم این خیلی نکته مهمی است. در امور اعتباری چون واقع نیست و شما تصرف در واقع می کنید به مجردی که گفتید اعتبار می شود. اگر گفت اگر روز جمعه بود نان بخر. این معنایش این است که ورود در روز جمعه علت است برای نان خریدن. معنای عبارت این است. اگر مهمان آمد نان بخر. این معنایش این است که آمدن مهمان، دیگر نمی آید بگویید که معلول است. تا ابراز کرد. اگر من از سفر آمدم نان بخر. این معنایش این است که آمدن من از سفر علت است برای نان خریدن است. خوب دقت کنید در امور اعتباری به مجرد اینکه یک چیزی مطلب ادات شرط شد می شود علت. علت در وعای اعتبار. دیگر نمی آیند بگویند گاهی علت است گاهی، این در امور حقیقی است. امور حقیقی تعبیر شما تأثیرگذار نیست. شما بگویید یا نگویند تأثیرگذار نیست. علت را بیاورید یا معلول را بیاورید. آن تابع واقع است. گاهی ممکن است علت باشد گاهی ممکن است معلول باشد. اگر نبض شما سریع است مثلاً تب دارید. اگر تب دارید نبض شما سریع است. ممکن است یکیش علت باشد یکیش معلول باشد. آن چون تابع واقع است.

اما در امور اعتباری تابع ابراز است. این را ما خیلی توضیح دادیم. این است که ایشان می فرمایند این لا رفت ظهور جمله خبری اصلاً این بحث ظهور جمله خبری و اینها نیست. ببینید این در حقیقت تحلیلش این است لا به معنای اعدام به معنای برداشتن. نابود کردن. این نابود کردن آمده است روی رفت. در زبان شارع نابود کردن آمده است در ضرر در زبان شارع. این نابود را به نحو اندکاکی دیده است. از دیدگاه شارع آن وقت نتیجه اش چه می شود؟ این بحث جمله خبری نیست. این معنایش این است که من ضرر را در وعای اعتبار برداشتم. لذا مرحوم نائینی می گوید که معنایش این است شما تمام احکام اولیه را در نظر بگیرید با ضرر برداشته می شود. این معنایش این است. یک کلمه. اوفوا بالعقود، ضرری شد برداشته می شود. احل الله البيع، ضرری بود برداشته می شود. مثلاً فرض کنید فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق، ضرری بود برداشته می شود. این لا ضرر در کلام شارع چون نکته اش صدور کلام فی نفسه نیست. نکته اش و آن نکته اش آن جوی است که این کلام از زبان شارع، من ضرر را، اعدام. اعدام ضرر در وعای اعتبار از زبان شارع. این است که مرحوم شیخ و دیگران و تبعاً این معنا را هم عرض کردم که عده زیادی از اهل سنت همین را فهمیده اند. اصلاً لا ضرر در فقه آمد برای همین جهت آمد. اصلاً برای همین نکته در فقه آمد. لکن عرض کردیم عده زیادی از اهل سنت گفتند من ضرر را معدوم می کنم. یعنی شارع، منن، ضرر را معدوم می کنم یعنی یک جعل قانونی می کنم که آن ضرر از بین برود. این دوم هم داشت. یعنی دو تا نکته آمد. یکی معدوم می کنم یکی تأسیس می کنم. چرا؟ چون امر این کار دست شارع است. اعتبار است دیگر.

س: تأسیسش چطور نکته ایجابی می کند

ج: به این معنا باید ضرر معدوم شود. پس اگر آمد مثلاً اوفوا بالعقود منشأ ضرر شد و شما مغموم شدید من اوفوا بالعقود را بر می دارم. چون ضرر را می خواهم بردارم این را بر می دارم. خب این که برداشتم چطوری می شود؟ مهم این است که شما ضرر. چطور ضرر؟ حق خیار برایتان قرار می دهم. اگر دقت کنید اینجا نسخه دکتر که نیست. اینجا اعتبار قانونی است. اینها اهل سنت روشن شد چرا این حرف را می زنند؟ وقتی مقنن می گوید که من ضرر را معدوم می کنم، خوب تأمل کنید یعنی من یک قانونی می گذارم که این ضرر از بین برود. معنای سوم بود که آقای خوبی فرمودند ابعاد الاحتمالات. این می خواهم روشن شود. پس بنابراین این لا ضرر از مقنن صادر شده است. معنایش معدوم کردن ضرر است. معنایش این است که در شریعت هر جا هر حکمی آمد ضرری شد معدوم می کند. اهل سنت یک پا آن طرف تر گذاشته اند. در شیعه هم هست. ما حتی در این خلاف شیخ طوسی مواردی را با لا ضرر بعدها هم در مبسوط و بعدها هم در عده ای از کتب فقه ما هم آمده است نه اینکه نیامده است. مثلاً در دو باب خیارات و شفعه لا ضرر نقش خیلی پررنگی را دارد. نمی دانم نکته فنی روشن شد؟ می گوید این کلام از معتبر است این کلام از مقنن است. این کلام عرفی که نیست. مقنن گفت من ضرر را بر می دارم از

آن طرف گفت اوفوا بالعقود. از آن طرف به شما گفت من ضرر را بر می دارم. می گویند چون مقنن است پس باید یک قانونی قرار بدهد که ضرر را بردارد. اختلاف فهم روشن شد؟

یک فهم این بود که فقط می گوید من ضرر را بر میدارم. خیلی واضح صحبت می کنم که روشن باشد. یک فهم این بود که چون مقنن است یعنی یک قانونی می گذارم که ضرر برداشته شود. اسمش خیار است. اسمش شفعه است. پس بنابراین ایشان که فرمودند فان العلم بوجود هذه الامور في الخارج مع العلم بعدم الجواز الكذب على الله قرينه قطعية، نه اینها نیست این مقدماتی که ایشان فرمودند لا رفت اصلا ایشان این را با قصه مثل لا رجل في الدار حساب کرده اند. لا رجل في الدار امر تکوینی است این لا رفت و لا فسوق امر اعتباری است. از زبان مقنن صادر شده است. عرض کردم در مباحث اصولی متأسفانه این سنخ مباحث قانونی در کلمات اصحاب ما کم وجود دارد. «و أما المقام فلا موجب لرفع اليد عن الظهور و حمل النفي على النهي لإمكان حمل القضية على الخبرية على ما سنذكره غريبا»، که بسیار معنای بعیدی است. خبریت یعنی حکومت. که آن هم در حقیقت باید برگردد به یک نوع انشاء.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين